

در معرض نوعی بی‌ثباتی اجرایی قرار می‌دهد که باتای نیز می‌کوشید تا با آثار ادبی و نظرورزی‌های فلسفی‌اش بدان دست یابد. با این حال، آن‌چنان‌که دریدا اذعان می‌کند، ما به سادگی نمی‌توانیم با پرداختن به نوعی نفی رادیکال عقل، از توان و قدرت گفت‌مان هگلی بگریزیم، زیرا واسازی، به نحوی انگل وار،^۱ وابسته به همین اقتصاد محدود شده در همان کنش جای‌گزینی واژگون‌سازانه است. در نتیجه، بنا به اظهار دریدا، گفت‌وگو با هگل «پایان‌ناپذیر»^۲ باقی خواهد ماند، زیرا این گفت‌وگو، گفت‌وگوی عقل و دیگری‌اش را مفصل‌بندی می‌کند که بدین طریق، دست به تعریف خود فلسفه، از آن‌حیث که فلسفه است، می‌زند.

بحث را با این ملاحظه به پایان می‌رسانم که رابطه‌ی چند وجهی دریدا با دیالکتیک هگلی، آن‌چنان‌که متناسب با فلسفه‌ی ناظر بر تفاوت است، باز و بدون نتیجه‌ی نهایی باقی مانده و فروبستگی مفهومی را رد می‌کند. می‌توان به واسازی در حکم تقلیدی از دیالکتیک هگلی اندیشید، که در عین تکرار کردن دیالکتیک هگلی، هم‌چنین واسازی حدودش را جای‌گزین این دیالکتیک می‌کند و آن را به سوی نوعی تفاوت رادیکال می‌گشاید که به یک پارچگی دیالکتیکی تن نمی‌دهد. دریدا در واکنش نقادانه و خلاقانه‌ی خود، در به‌چالش کشیدن دیالکتیک هگلی، به دُلوز، و نیز آدورنو و مرلوپونتی می‌پیوندد. یعنی دیالکتیک هگلی را از نوعی متافیزیک ناظر بر این‌همانی و نظام بسته‌ی اندیشه، به شکلی از اندیشیدن به تفاوت، و گشایش اندیشه نسبت به دیگری‌اش دگرگون می‌سازد. آن‌چنان‌که کاترین مالا بو در کتاب تحسین برانگیزش، آینده‌ی هگل (۲۰۰۵) می‌نویسد: هگل گرایی اندیشه‌ی آینده است، یعنی اندیشیدنی ناظر بر زمان و دگرگونی - ناظر بر شکل‌پذیری^۳ - اندیشیدنی [یا آینده‌ای] که هنوز دارد می‌آید و در حال تحقق است. به تعبیر هیدگر، این اندیشه، نوعی اندیشیدن بنیادین و نخستین است که همواره از میان آینده، در حال مواجه شدن با ماست.